

غلبه کمالات به چه حالتی گفته می‌شود و چگونه مسیر راستین انسان را تعیین می‌کند؟

تحلیل غلبه کمالات در باطن انسان و آثار تربیتی آن در آموزه‌های دینی

بحث درباره غلبه کمالات در [باطن](#) انسان همواره یکی از مهم‌ترین و چالش‌برانگیزترین مباحث حوزه روان‌شناسی و تربیت بوده است. بسیاری از افراد، به‌ویژه در جوامع امروزی که دغدغه رشد فردی بالا رفته، به دنبال پاسخ دادن به این سوال هستند که چطور می‌توان از طریق رشد و غلبه کمالات انسانی به باطنی سالم، متعادل و متعالی رسید؟

در آموزه‌های دینی، انسان موجودی محدود تلقی نمی‌شود؛ بلکه کون جامع است، یعنی تمامی مراتب هستی از ماده تا ملکوت در وجود او گرد آمده است. انسان توان آن را دارد که در مسیر صعودی هستی حرکت کرده و از مرتبه طبیعت تا مقام قرب الهی پیش رود، اما اینکه پس از یک عمر تلاش در چه وضعیتی قرار دارد، به این وابسته است که کدام مرتبه از مراتب وجودی و کمالات درونی بر او غلبه کرده است؛ مثلاً، اگر بخش مادی نفس و کمالات نازل‌تر بر او چیره شده باشند، انسانی زمینی و محدود می‌شود.

واقعیت این است که غلبه کمالات در باطن ما تنها به ظواهر و رفتارهای بیرونی محدود نمی‌شود؛ بلکه این غلبه، هسته اصلی هویت اخلاقی، معنوی و روانی ما را شکل داده و نشان می‌دهد که آیا ما صرفاً تظاهر به خوبی داریم، یا درون‌مان نیز سرشار از فضایل انسانی است. از همین منظر، چند سوال کاربردی می‌تواند موضوع را ملموس‌تر کند؛ آیا تا به حال دیده‌اید کسی در ظاهر فردی مذهبی یا اخلاق مدار باشد اما در موقعیت‌های واقعی رفتار متفاوتی نشان دهد؟ غلبه کدام نوع از [کمالات](#) در روابط خانوادگی یا محیط کار نمود پیدا می‌کند؟ چه راهکارهایی می‌تواند به ما کمک کند تا کمالات برتر و الهی در درون‌مان غلبه یابند و اثر خود را در زندگی روزمره نشان دهند؟

در این مقاله تلاش می‌کنیم به این پرسش کلیدی پاسخ دهیم که غلبه کمالات انسانی چه تاثیری در باطن ما دارد، چه نمودهایی در زندگی واقعی پیدا می‌کند و چگونه می‌توان شرایطی فراهم کرد تا کمالات الهی بر سایر مراتب وجود غلبه کنند تا هم فرد و هم جامعه از آثار آن بهره‌مند شوند.

مفهوم‌شناسی نقش کمال در باطن انسان

برای درک بهتر غلبه کمالات در باطن، لازم است ابتدا معنای دقیق دو واژه کلیدی «کمال» و «باطن» را مورد بررسی قرار دهیم. در دروس قبلی به تعریف [کمال](#) پرداختیم و گفتیم که کمال یا ویژگی ذاتی به مجموعه توانایی‌ها و قابلیت‌هایی گفته می‌شود که در ذات مخلوق نهادینه شده و قابلیت فعلیت یافتن دارد. از دیدگاه اخلاق اسلامی، کمال در معنای دینی خود، فراتر از تعالی ظاهری بوده و به مرتبه‌ای اشاره دارد که دانایی به دارایی درونی تبدیل شود؛ یعنی علم، منشا تحول در نیت و رفتار گردد. حالتی که معرفت الهی را در وجود ما به ثمر نشانده و سبب می‌شود صفات الهی در وجودمان ظهور یابند. هرچه این معرفت در جان ما عمیق‌تر شود و کمالات الهی بر سایر جنبه‌های وجودمان غلبه کنند، باطن ما به مقام [انسان کامل](#) نزدیک‌تر می‌گردد؛ زیرا شباهت وجودی میان ما، خدا و انسان کامل دقیقاً در درون و باطن شکل می‌گیرد.

در مقابل، «باطن» به ساحت پنهان وجود ما اشاره دارد؛ جایی که نیت‌ها، انگیزه‌ها و ایمان حقیقی نهفته است. باطن، سرچشمه رفتارهای بیرونی است. تا زمانی که حقیقت باطن انسانی در ما شکل نگیرد، بروز و ظهور این صفات از ارزش کافی برخوردار نبوده و حتی ممکن است به ضرر ما تمام شود. تفاوت میان انسان‌ها دقیقاً در همین نقطه است؛ ممکن است در ظاهر همگی درستکار و دیندار باشند، اما آنچه ارزش حقیقی افراد را تعیین می‌کند، نیت و تعالی درونی آنان است؛ اینجاست که غلبه نوع کمالات درونی، حقیقت وجودی انسان را رقم می‌زند.

در آموزه‌های اسلامی و سخنان اهل بیت (علیهم‌السلام)، غلبه کمالات الهی در باطن معیار اصلی ارزش‌مندی انسان نزد خداوند شمرده شده است.^۱ هرچه فرد به صفات الهی مانند صداقت، کرامت، عدالت و محبت نزدیک‌تر شود و این صفات درون او بر سایر تمایلات نفسانی غلبه یابد، باطنش روشن‌تر و وجودش آرام‌تر می‌گردد. این روشنایی درونی همان تجلی معرفت الهی است؛ نیرویی که ما را از سطح طبیعت به مرتبه ملکوت برده و پیوندمان را با سرچشمه هستی استوار می‌سازد. از این منظر، غلبه کمال در باطن نه حالتی گذرا، بلکه مسیر تحقق انسانیت واقعی است؛ مسیری که با دانایی آغاز می‌شود، اما مقصدش با دارایی حقیقی نفس رقم می‌خورد.

تأثیر غلبه کمالات بر باطن انسان

یکی از ابعاد مهم و کمتر پرداخته‌شده در موضوع غلبه کمالات بر باطن آن است که باطن یا همان درون ما، مستقیماً تحت تأثیر نوع کمالاتی قرار دارد که در وجودمان غالب می‌شوند. به زبان ساده‌تر، هر کسی می‌تواند کمالات مختلف داشته باشد اما به‌مرور، باطن و شخصیت او شبیه همان نوع کمالاتی می‌شود که در وجودش غلبه یافته است.

کمالات انسان در پنج دسته اصلی طبقه‌بندی می‌شوند؛ کمالات جمادی، گیاهی، حیوانی، عقلی و انسانی یا فوق‌عقلی. نکته اساسی این است که هر کدام از این کمالات در وجود ما غلبه کنند، باطن و شخصیت ما رنگ و بوی همان کمال را به خود می‌گیرد و نتایج آن به وضوح در شیوه نگاه ما به دنیا، تصمیم‌گیری‌ها و حتی برخورد با مشکلات و کامیابی‌ها نمایان می‌شود؛ به‌طور مثال، اگر غلبه کمالات فوق‌عقلی در باطن کسی مشهود باشد، سبک زندگی، انتخاب‌ها و حتی خانواده‌داری‌اش نیز با نگاه معنوی و الهی تنظیم می‌شود. در

۱. (حسن بن علی (ع)، امام یازدهم، التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، مصحح محمد باقر موحد ابطی اصفهانی و مدرسه الامام المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف، قم، مدرسة الإمام المهدي (عليه السلام)، ۱۴۰۹ق، ص ۶۰۶)

این حالت، هدف نهایی فرد وصل شدن به خداوند و کسب رضایت الهی است و همه ارتباطات و فعالیت‌هایش را بر همین معیار می‌سنجد.

باطن ما مانند آینه‌ای زلال یا ظرفی شفاف است که رنگ و شکل خود را از آنچه در درونش غالب می‌شود، می‌گیرد؛ همان‌طور که اگر آب را در ظرف قرمز بریزیم، به رنگ قرمز دیده می‌شود و اگر در ظرف آبی بریزیم، آبی به نظر می‌رسد، روح و باطن نیز هم‌رنگ و هم‌جهت همان کمالاتی می‌شود که در درون غلبه پیدا کرده است؛ در واقع، باطن نه تنها منعکس‌کننده کمالات غالب است، بلکه در گذر زمان شکل و هویت خود را از همان‌ها می‌گیرد. ما به تدریج به رنگ آنچه بیشتر در درونمان قدرت یافته درمی‌آییم؛ اگر نور باشد، روشن‌تر می‌شویم و اگر ظلمت باشد، تاریک‌تر می‌شویم.

ارتباط غلبه کمالات با باطن انسان

غلبه کمال انسانی در آموزه‌های اسلامی، مرتبه‌ای از وجود است که انسان در آن به تجلی اسماء الهی در خویشتن می‌رسد. این غلبه، نه صرف دانایی، بلکه مرحله‌ای از تبلور حقیقت انسان است؛ جایی که صفات الهی در وجود ما فعلیت یافته و باطنمان به همان اندازه شکوفا می‌شود؛ در واقع، غلبه کمالات الهی همان تجلی درونی اسماء الله در ماست که ما را از مرتبه طبیعت به عالم فوق عقل یا عالم انسانی ارتقا می‌دهد. باطن ما، در آغاز صرفاً امکان شدن و استعداد رسیدن دارد. این استعداد با اعمال ارادی و ایمان آگاهانه به فعلیت می‌رسد؛ یعنی هرگاه ما یکی از کمالات الهی را در خود محقق کنیم و آن صفت در وجودمان غلبه پیدا کند؛ درواقع باطن ما به یکی از اسم‌های الهی آراسته می‌شود. باطن انسانی از همین مسیر شکل می‌گیرد، از طی درجات کمال و از کسب صفات که هر کدام نمودی از یک اسم الهی هستند و هرگاه در جان ما نمود و غلبه بیشتری داشته باشند، باطن ما رشد بالاتری خواهد داشت.

از حیث معرفتی، غلبه کمالات الهی و باطن انسانی از هم جدایی ندارند؛ زیرا باطن همان بستر ظهور کمال بوده و کمال، صورتی از باطن به فعلیت رسیده، است. هر اندازه ما در مسیر تهذیب، معرفت و نیت صادقانه پیش برویم، اسماء الهی در وجودمان نمایان‌تر می‌شوند و وقتی این صفات بر سایر مراتب نفسانی غلبه یابند، باطن ما از حالت بالقوه به حالت بالفعل تغییر می‌یابد. در حقیقت، شناخت خویشتن یعنی درک باطن به‌عنوان مجموعه‌ای از صفات و اسم‌های الهی که در وجود ما تحقق یافته‌اند و توانسته‌اند بر سایر تمایلات و صفات نفسانی غلبه کنند.

بنابراین، باطن ما ثابت و غیرقابل تغییر نبوده و امکان رشد دارد که از مسیر غلبه کمال انسانی ممکن می‌شود. به همین دلیل انسان کامل، نماد غلبه تمامی کمالات الهی است و باطن تام هستی را در خود دارد؛ زیرا همه اسماء الهی در وجودش بالفعل گشته و بر سایر مراتب وجودش غلبه کرده‌اند.

علت تمرکز بر کمالات فرعی به جای کمالات انسانی

یکی از موانع اساسی در مسیر رشد باطنی ما، اشتباه در تشخیص مصداق کمالات انسانی است. بسیاری از ما، به‌جای توجه به کمالات انسانی که غایت خلقت و مقصد نهایی وجود هستند، به کمالات عبادی دل می‌بندیم؛ کمالاتی چون نماز، روزه، حجاب و ... که ارزشمندند، اما در حقیقت وسیله هستند نه هدف. ریشه این اشتباه در آن است که ما، به‌سبب ثواب داشتن یک عمل، برای آن اصالت قائل شده و خود آن عمل را کمال می‌پنداریم؛ در حالی‌که در آموزه‌های دینی، ارزش این کمالات در تبعیت و همسویی با هدف اصلی یعنی رسیدن به رشد انسانی است و خودشان مستقلاً ارزشی ندارند.

اگرچه کمالات عبادی، بخشی از مسیر تعالی بوده و رشد مادی و ذهنی ما را ممکن می‌سازند، اما نباید با کمالات انسانی اشتباه گرفته شوند. این نوع کمالات ابزارهایی هستند برای استفاده، خدمت و کسب قدرتی که به ما در مسیر دستیابی به کمال حقیقی یاری می‌رسانند. هرگاه ما در این ابزار متوقف شویم و اجازه

دهیم این کمالات فرعی بر وجودمان غلبه کنند، مسیر کمال به مقصد طبیعی خود نرسیده و باطن از حرکت به سوی حقیقت بازمی‌ماند.

کمال انسانی در آموزه‌های اسلامی، همان حالت تعالی درونی و شباهت وجودی به صفات الهی است و همه کمالات دیگر مقدمه رسیدن به این مرحله هستند؛ مرحله‌ای که ما در آن از تعلقات ظاهری فراتر رفته و به درک معنا، حقیقت و عشق الهی می‌رسیم؛ بنابراین، تمرکز بر کمالات عبادی بدون درک غایت الهی، نوعی غفلت از مسیر حقیقی رشد است؛ غفلتی که ظاهراً زیبا و مفید می‌نماید، اما در واقع ما را از مقصد خلقت دور می‌کند.

شناخت این تمایز، کلید اصلاح مسیر کمال و معنویت است؛ زیرا تا وقتی ندانیم کدام نوع از کمالات غایت و کدام مقدمه است، نمی‌توانیم نقش حقیقی کمال را در باطن خود بیابیم. تنها زمانی که ابزارهای زندگی در خدمت تزکیه، طهارت باطن و معرفت الهی قرار گیرند، غلبه کمالات الهی صورت گرفته و ما در مسیر تحقق انسان راستین گام برمی‌داریم.

غلبه کمالات در باطن ما و فرآیند شکل‌گیری آن

غلبه کمالات در باطن ما هنگامی آشکار می‌شود که صفات الهی از مرحله باور و ادعا فراتر رفته، در رفتار، گفتار و واکنش‌های روزمره ما جلوه کند. انسانی که برخوردار از صداقت، صبر، مهربانی و گذشت است، حتی در تنگناهای زندگی نیز به اصول اخلاقی وفادار مانده و حقیقت ایمان خود را در عمل نشان می‌دهد. هماهنگی میان ظاهر و باطن نتیجه فرایندی آگاهانه است که آموزه‌های اسلامی آن را تهذیب نفس می‌نامند؛ جهادی درونی برای پاک‌سازی دل از امیال آلوده و آماده‌سازی آن برای پذیرش نور معرفت و غلبه صفات الهی بر خواسته‌های نفسانی.

طهارت باطن زمانی تحقق می‌یابد که خوراک روح خود را از منابع الهی دریافت کرده و از آلودگی‌های فکری و رفتاری دوری کنیم. باطن آلوده نه ظرفیت تجلی صفات الهی را دارد و نه توان باقی‌ماندن در مسیر غلبه کمالات الهی. از همین رو، مراقبت از نیت در تمام رفتارها، رکن اصلی شکل‌گیری این غلبه درونی است؛ زیرا اعمالی که از انگیزه‌های خودخواهانه یا ریاکارانه سرچشمه گیرد، در باطن ما اثری پایدار نداشته و حتی ممکن است اثر مخربی داشته باشند. برای نمونه، فردی که نماز را نه برای قرب به خداوند، بلکه برای جلب نگاه دیگران و تحسین اطرافیان به‌جا می‌آورد؛ گرچه در ظاهر، عبادت می‌کند اما در باطن، انگیزه‌اش از جنس نفسانی و برای خودنمایی است و همین باعث می‌شود عبادتش، به‌جای آن‌که زمینه غلبه کمالات الهی را فراهم کند، به ابزاری برای تقویت غرور و ریا تبدیل شود.

عامل دیگر در تقویت غلبه کمال در باطن ما، شناخت دشمن درونی است. یکی از موانع اصلی در مسیر تعالی، جهل نسبت به شیطان و شیوه‌های نفوذ اوست. قرآن کریم بارها هشدار می‌دهد که شیطان در کمینگاه نفس ما حضور دارد و از ضعف‌های اخلاقی برای نفوذ به درونمان بهره می‌گیرد.^۲ شناخت وسوسه‌ها و تمرین مقاومت، لازمه پاسداری از دل است؛ تا وقتی که ما شیطان را دشمن حقیقی درون خود نشناسیم، جهاد باطنی ما به غلبه کمالات الهی نخواهد رسید.

با استمرار در این اصول، از تیرگی‌های نفس فاصله گرفته و حقیقت وجودمان به سوی نور الهی حرکت می‌کند. در این مرحله، کمال در باطن ما از حالت درونی صرف فراتر رفته و در رفتار و تصمیم‌های مختلف جلوه دارد. انسان کامل در بحران‌ها نیز معیار عدالت، انصاف و صداقت را فدای منافع کوتاه‌مدت نمی‌کند؛ بلکه در سخت‌ترین شرایط هم وقار، گذشت و درستکاری را حفظ می‌کند. چنین انسانی، باطن خود را به آیینه صفات و اسماء الهی بدل ساخته و به مقام انسانیت راستین نزدیک می‌شود؛ مقامی که در آن، فضیلت نه‌تنها باور، بلکه جوهره زندگی روزمره او را تعریف می‌کند.

^۲. (اعراف، ۱۶ و ۱۷)

آنچه هویت و شخصیت درونی ما را می‌سازد، نوع غلبه کمالاتی است که واقعا در وجود ما جای گرفته و بر باطن ما سلطه یافته است. غلبه کمال در باطن مسئله‌ای بسیار اساسی است؛ همان‌طور که رنگ ظرف، رنگ آب را تغییر می‌دهد، نوع کمالی که بر درون ما غلبه کرده نیز جهت زندگی، باورها و ارزش‌های ما را تغییر می‌دهد؛ اگر ما به‌جای غرق‌شدن در نیازها و دغدغه‌های سطح پایین‌تر، به سمت شکوفاسازی غلبه کمال انسانی پیش برویم، نه‌تنها خود به تعالی می‌رسیم، بلکه اثر مثبت این غلبه به جامعه نیز سرایت می‌کند.

نوع کمالاتی که ما برای آن تلاش می‌کنیم، تعیین‌کننده حقیقت باطن و جهت حرکت وجودی ماست؛ از همین‌رو، هرچه غلبه کمالات الهی‌تر و ملکوتی‌تر باشد، باطن ما نیز روشن‌تر و نزدیک‌تر به [مرتبه انسان کامل](#) خواهد بود.